


ارسال: ۱۴۰۲/۰۴/۰۴

پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۲۹

 10.22034/nf.2025.463522.

بررسی اجلی «شاهنامه منثور» شوشتری یکی از شاهنامه‌های مقلد شاهنامه فردوسی در قرن یازدهم

فتانه نادری* (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

علی (پدرام) میرزایی** (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

بهناز پیامنی*** (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران)

چکیده: نسخه‌های خطی زوایای مختلف ادبیات، تاریخ و تحول گفتار و سیر تمدن هر جامعه را آشکار می‌کنند. از آنجاکه زبان فارسی بیش از چهارصد سال زبان رسمی شبه‌قاره بوده است، شبه‌قاره به یکی از مراکز اصلی نگهداری نسخه‌های خطی تبدیل شده است. یکی از این نسخه‌های ارزشمند شاهنامه منثور محمد بن محمد ارجانی شوشتری است. محمد بن محمد شوشتری (زنده در ۱۰۰۴ق)، ادیب، مترجم و شاعر ایرانی دربار اکبر شاه، در زمان اوج رواج زبان فارسی در شبه‌قاره، به درخواست جلال‌الدین اکبر پادشاه گورکانی، شاهنامه فردوسی را به نثر برگردانده است. شاهنامه مذکور شرح داستان کیخسرو است. شوشتری با در دست داشتن چند نسخه متفاوت از شاهنامه فردوسی، به تدوین این اثر پرداخته است. خلاصه و بازگردانی ابیات با دقت صورت گرفته و برخی وقایع داستان شرح و تفسیر شده است. ابیاتی که در این شاهنامه آمده است، یا از خود فردوسی نقل شده یا سروده مؤلف است یا شواهدی از شعر شعرای بزرگ، مانند نظامی، سنایی، حافظ، سعدی و کمال اسمعیل و شاعران دیگر که با ذکر نام نقل شده‌اند. برخی بیت‌ها نیز بدون نام شاعر است. ما در این مقاله کوشیده‌ایم به معرفی و بررسی برخی ویژگی‌های سبکی، زبانی و نیز رویکرد شوشتری به بازگردان این اثر بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: نسخه‌های خطی، شاهنامه منثور، شبه‌قاره، شوشتری

* f_naderi@student.pnu.ac.ir

** ap.mirzaei@pnu.ac.ir

*** payamani@pnu.ac.ir

۱. مقدمه

بخش بزرگی از یافته‌های بشر، در طول قرن‌ها، از طریق نسخه‌های خطی به نسل‌های آینده انتقال پیدا کرده است. به همین جهت، معرفی و تصحیح نسخه‌های خطی نخستین گام برای معرفی و بازشناسی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست. واضح و روشن است که ترقی و تعالی یک جامعه زمانی ممکن خواهد بود که از پیشینه تاریخ تمدنش آگاه شود و آنچه از اسلاف خود برجای مانده است، با بینش علمی و انتقادی و به‌دوراز حب و بغض، نقاط ضعف و قوت آن را دریابد. در تاریخ تمدن هر جامعه‌ای، آثاری مکتوب تجلی کرده است که احیای آن آثار یکی از راه‌هایی است که می‌تواند در شناخت آن تمدن و به تبع آن شناخت آن جامعه مفید واقع گردد. از این رو، «نقد و تصحیح متون» با مدد گرفتن از اصول علمی به واکاوی و بازخوانی متون مکتوب می‌پردازد. تصحیح نسخه‌های خطی زوایای مختلف تاریخ، تحول و تطور گفتار و سیر تمدن هر جامعه را آشکار می‌کند. «زبان فارسی در دوره نوینش، به‌عنوان زبان دوم در جهان گسترده اسلام به شمار می‌رفته و بخشی عظیم از تاریخ فرهنگ و تمدن ایران بعد از اسلام به آن زبان عینیت پذیرفته است. نسخ خطی نگارش‌های فارسی، که بر اثر مساعی اقوام و ملت‌های گونه‌گون به حاصل آمده، نمودار هویت و حیثیت ایرانی و فارسی‌زبانان جهان است» (مایل هروی، ۱۳۵۶، ص ۲۲۷). کشور هندوستان و در نگاهی وسیع شبه‌قاره هند از دیرباز ارتباط بسیار تنگاتنگی با ایران و زبان فارسی داشته است. زبان فارسی بیش از چهارصد سال زبان رسمی شبه‌قاره هند بوده است و از این رو، نسخه‌های خطی فارسی فراوانی در کتابخانه‌ها و مراکز اسناد این کشور یافت می‌شود که هر یک میراث ارزشمند فرهنگی و تاریخی شبه‌قاره و ایران به شمار می‌آید. «اقوام آریایی ایران و هند، پس از استقرار و تشکیل سازمان‌های سیاسی و مذهبی و اجتماعی زمان خود، اساس دو تمدن و فرهنگ آریایی مجزا از هم، ولی خویشاوند را در ایران و هند بنیاد نهادند» (کومار ۱۳۸۶، ص ۲۵).

پیشینه پژوهش

در باب شاهنامه منثور شوشتری تاکنون هیچ تصحیح و بازبینی مدون و جامعی انجام نگرفته است. یاحقی (۱۳۹۴) در تحقیقی با عنوان «منتخبات شاهنامه از فردوسی تا فروغی» به وجود این نسخه خطی در کتابخانه ملی اشاره می‌کند: «در فهرست نسخ خطی شاهنامه در هند... یک نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی به نام شاهنامه منثور از ازجانی شوشتری در ۹۲۰ صفحه، متعلق به قرن یازدهم هجری است». در

مقالهٔ مذکور، به این موضوع که مؤلف این اثر از ملازمان دربار جلال‌الدین اکبر و پسرش جهانگیر بوده و در سال ۱۰۰۴ هجری قمری به امر جلال‌الدین اکبر شاهنامهٔ فردوسی را به نثر درآورده است، اشاره می‌کند و اذعان می‌دارد که انگیزهٔ این کار نیز قابل فهم ساختن آن برای همهٔ مردم بوده است.

۲. نگاهی مختصر به وضعیت زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند در قرن یازدهم

زبان فارسی، که زیرشاخه‌ای از زبان هندوایرانی است، با زبان‌های شبه‌قارهٔ پیوندی دیرین دارد و به دنبال روابط دیرینهٔ چندین هزارسالهٔ فرهنگی میان ایرانیان و ساکنان شبه‌قاره، نزدیک به ۹ قرن (از قرن ۵ تا ۱۳ ق/ ۱۱ تا ۱۹م) زبان ادبی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، دیوانی و رسمی شبه‌قاره بوده است (سلیم مظهر ۱۳۷۷، ص ۴). زبان فارسی در شبه‌قارهٔ هند، قرن‌ها بعد از ورود، نه تنها زبان رسمی هند، بلکه یکی از زبان‌های محلی شد و در حال حاضر نیز همراه با عربی و سانسکریت از زبان‌های کلاسیک هند به حساب می‌آید (انصاری ۱۳۶۵، ص ۱۲۵). آگاهی‌های جغرافی‌دانان و جهانگردانی مانند اصطخری و مقدسی نیز نشان می‌دهد که زبان فارسی در اواخر قرن ۴ ق/ ۱۰م در مکران رواج داشته است و در ملتان فهمیده می‌شده است. دلیل رواج آن را می‌توان از طرفی، به علاقهٔ فراوان یعقوب لیث صفاری و عمرو لیث صفاری به زبان فارسی در دورهٔ عباسیان و از طرف دیگر، نیاز مردم به ارتباط با حاکمان، درک فرمان‌های آنان و به دست آوردن شغل‌های مناسب در دستگاه دولتی دانست. در این مسیر، از تلاش‌های صوفیان و عالمان دینی فارسی‌زبان برای تبلیغ و نشر اسلام در شبه‌قاره و ترویج زبان فارسی نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. کتاب‌های معروفی، مانند تاج المآثر، به‌عنوان اولین تاریخ شبه‌قاره به زبان فارسی و نخستین تذکرهٔ شاعران به فارسی، و طبقات ناصری در همین دوره نوشته شدند (سلیم مظهر ۱۳۷۷، ص ۴-۹). ریگ‌ودا و اوستا را نیز به‌عنوان قدیمی‌ترین آثار دو قوم آریایی ایران و هند، که هر دو از یک زبان مادرشاهی مشتق شده و از نظر فکری و اجتماعی نیز به هم نزدیک‌اند، باید نام برد (کومار ۱۳۸۶، ص ۲۶). این اقبال گسترده به زبان فارسی در میان لایه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی شبه‌قاره تا دورهٔ گورکانیان ادامه می‌یابد. آنچه از مطالعهٔ کتاب‌های تاریخی برمی‌آید این است که دورهٔ گورکانیان از درخشان‌ترین دوران پادشاهی هند در تألیف و ترجمهٔ آثار به زبان فارسی و نیز هنر و ادبیات بود. دربار اکبر کانون شعر و سخنوران ایرانی بود. اکبر شاه (حک: ۹۶۳-۱۰۱۴ ق/ ۱۵۵۶-۱۶۰۵م) سومین و بزرگ‌ترین فرمانروای

تیموری هند از مادری ایرانی بود که نسبش به شیخ احمد جام می‌رسید. اکبر سواد خواندن و نوشتن نداشت، ولی علاقه فراوانش به زبان فارسی سبب شده بود که آثار فارسی، چون مثنوی مولوی، گلستان سعدی، کیمیای سعادت غزالی و آثاری از این دست را برایش بخوانند. همین روحیه و علاقه اکبر به دانش و ترویج آن موجب حمایت دانشمندان و نویسندگان و شاعران از سرزمین‌های مختلف و به‌ویژه ایران شد. این علاقه و توجه ویژه اکبر به زبان فارسی و حمایت و تشویق به ترویج آن موجب شد که دستور دهد برخی آثار فارسی را برای فهم عامه مردم به زبان ساده‌تر بازنویسی کنند. در ۱۰۰۳ق، از فیضی خواست تا پنج مثنوی در برابر خمسه نظامی بسراید؛ این مثنوی‌ها مرکز ادوار، سلیمان و بلقیس، نل دمن، هفت کشور و اکبرنامه نام داشتند که از آن میان نل دمن، که در چهارهزار بیت بود، بسیار مورد توجه اکبر قرار گرفت (سیدحسین‌زاده ۱۳۷۹، ج ۹). این میزان از ارج نهادن به زبان فارسی و حمایت از آن بود که در بین خانواده‌های تربیت‌شده و درباری، دانستن زبان فارسی نشانه تجدد و فرهنگ شد و درباریان غالباً با زبان فارسی با هم سخن می‌گفتند (امیری ۱۳۷۴، ص ۲۸). وی «در سلسله خود نخستین کسی است که منصب ملک‌الشعرایی برقرار کرد، نخست غزالی مشهدی و سپس فیضی آگره‌ای را بدین سمت برگزید» (رادفر ۱۳۹۲، ص ۱۹۱).

۳. نگاهی مختصر به شاهنامه و شاهنامه‌سرایی در شبه‌قاره هند

اهمیت ادبی شاهنامه فردوسی از حیث ملیت و قومیت در ایران، به سبب محفوظ نگاه داشتن حس نژادی و غرور ملی و احیای مفاخر گذشته، بر کسی پوشیده نیست. «ظهور شاهنامه در ادبیات فارسی مایه پیدا شدن نهضت خاصی گشت که هنوز هم از میان نرفته و آن نهضتی است در نظم داستان‌های حماسی و با حماسه‌های دینی و تاریخی که از قرن پنجم تا قرن چهاردهم به صورت گوناگون ادامه یافت و وسیله ایجاد چندین اثر حماسی گشت که هیچ‌یک را ارزش و مقام و اهمیت شاهنامه نیست» (صفا ۱۳۷۸، ص ۲۲۴). وجود آثار حماسی‌ای چون مهابهاراتا، رامایانا و غیره، حماسه‌های ملی هند، که قرن‌ها پیش از شاهنامه پدید آمدند، نشان می‌دهد که حماسه‌سرایی در شبه‌قاره هند نیز پیشینه‌ای قدیمی دارد. پس، بی‌تردید می‌توان به این نتیجه رسید که حماسه و حماسه‌سرایی در بین مردم هند یک ذوق و علاقه خدادادی بوده و همین موضوع یکی از بزرگ‌ترین دلایل شهرت و مقبولیت شاهنامه در هند است. زردشتیان هند شاهنامه را به‌عنوان جهیزیه به دختران خود می‌دهند. یکی از علل علاقه‌مندی شدید هندی‌ها به

فردوسی و شاهنامه‌اش گزارش‌های ستایش‌آمیز از هند در شاهنامه است. همچنین، این اثر از قدیمی‌ترین اسناد دربارهٔ روابط هند و ایران در زمینه‌های سیاسی، نظامی، ادبی و فرهنگی است (حسین قاسمی ۱۳۹۲، ص ۲۰۵). علاوه بر مردم، پادشاهان و شاهزادگان و امیران، که اهل شعر و ادب بودند، نیز شاهنامه را از بر می‌کردند و این خود یکی دیگر از شواهد مقبولیت و نفوذ شاهنامه در شبه‌قارهٔ هند است (احمد ۱۳۹۱، ص ۶۰۴). اولین نسخه‌ای که به نام خلاصهٔ شاهنامه تدوین شد نیز متعلق به سرزمین هند بوده است. این خلاصه که به نام‌های منتخب شاهنامه، تاریخ دلگشا و تاریخ شمشیرخانی در هند مشهور است، برای شمشیرخان، حاکم غزنی، فراهم آمده است (حفیظی ۱۳۹۲، ص ۲۴۲). فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامهٔ فردوسی در هند نشان می‌دهد چند نسخهٔ خطی مصور و مذهب خوب در هند مضبوط است. تعداد این نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های شناخته‌شدهٔ هند بیش از ۲۵۰ نسخه است. در این میان، نسخهٔ خطی شاهنامهٔ مضبوط کتابخانهٔ انستیتوی کاما در بمبئی، چند سال پیش مورد توجه قرار گرفت. این نسخه جزو قدیمی‌ترین نسخه‌های شاهنامه در جهان دانسته شده است (عابدی ۱۳۷۷، ص ۲۲). از میان چاپ‌های متعدد شاهنامهٔ فردوسی، نخستین چاپ شاهنامه در ۱۲۲۶ق / ۱۸۱۱ م را لاسدن^۱ [لومزدن] در شهر کلکته، در قطع وزیری و چاپ سربی، شامل فقط جلد اول شاهنامه، به زیور چاپ آراسته کرد و هیچ‌گاه مجلدات دیگر آن به چاپ نرسید (کیان‌فر ۱۳۷۶، ص ۳۰). تنودور نولدکه^۲ از معدود دانشمندانی است که از چاپ‌های سنگی شاهنامه با برخی جزئیات سخن به میان آورده است. وی هرچند این چاپ‌ها را به لحاظ نقد، متنی نسبتاً کم‌ارزش دانسته، اما اذعان کرده که ناشران آن‌ها در تولید این کتاب‌ها تلاش و دقت بسیاری به کار برده‌اند. از منظر خوانندگان ایرانی و هندی، شاهنامه از آثار شکوهمند ادبیات کلاسیک است و بخشی از میراث سنتی و هویت فرهنگی ایشان به شمار می‌رفت. بنابراین، برای آنان داشتن یک نسخهٔ شخصی از شاهنامه مایهٔ غرور و مباهات بود (حسین قاسمی، ۱۳۹۲).

۴. محمد بن محمد ارجانی شوشتری

1) Lumsden

2) Noldeke

محمد تقی الدین شوشتری (زنده در ۱۰۰۴ق/ ۱۵۹۵م)، «ادیب، مترجم و شاعر ایرانی در دربار اکبر شاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۹۶ق/ ۱۶۰۵-۱۵۵۶م) و فرزند او، جهانگیر (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق/ ۱۶۰۵-۱۶۲۸م) ... در ارجان به دنیا آمد» (میرانصاری ۱۳۸۷، ج ۱۶، ص ۶۵). نام و لقب وی در تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی به صورت تقی الدین محمد شوشتری، ملاتقی الدین شستری، تقی شوشتری، مولانا تقیای شوشتری، تقیا مورخ خانی شوشتری، غیوری، غیوری شوشتری و حتی مولانا محمدتقی (?) آمده است (ثروتیان ۱۳۵۵، ص چهل و شش). شوشتری، خود، در مقدمه شاهنامه منشور نام خود را «تقی الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری» ذکر می‌کند: «بنده از فنون هنر عری و چاکر به مراتب اخلاص سزاوار و حرّی تقی الدین محمد بن شیخ محمد الارجانی التستری که جمال حالش به زیور اخلاص چهار گونه آراسته است...». نام شوشتری با ذکر «مولانا محمدتقی» در کنار سی نفر دیگر، که تحت حمایت عبدالرحیم خان خانان (۹۶۴-۱۰۳۶ق/ ۱۵۵۶-۱۶۲۷م) قرار گرفته و از خوان احسانش بهره‌مند شده‌اند، ذکر شده است؛ همان سی و یک نفری که عبدالباقی نهاوندی نیز در مآثر رحیمی از آن‌ها نام برده است (حلیم ۱۳۷۱، ص ۳۲۳). به تیزفهمی و دقت ذهن شهره بود و آن‌چنان که گلچین معانی در کاروان هند نقل می‌کند: «در فنّ حکمیّات از بی‌نظیران است و در دقت بر غث و سمین سخن از بی‌بدلان، طبعش در طرز غزل نیکو...» (گلچین معانی ۱۳۶۹، ص ۲۵۰). شعر می‌سرود و علوم عقلی و نقلی را به‌طور کامل می‌دانست و اکبر شاه گورکانی وی را مأمور کرد که شاهنامه فردوسی را نخست به دلیل علاقه شخصی‌اش به زبان فارسی و ترویج آن در شبه‌قاره هند و نیز برای دسترسی آسان‌تر عامه مردم به این اثر پراچ، به نثر درآورد. در کتاب‌های تاریخی و تذکره‌های نگاشته‌شده در شبه‌قاره هند، به موضوع منشور کردن شاهنامه فردوسی پرداخته شده است. از جمله آشکارترین این روایت‌ها، می‌توان به روایت بداؤنی در منتخب التواریخ اشاره کرد «در سوم محرم سنة اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی که بسیار درویش‌نهاد، مهربان و صاحب اخلاق بود، سفر آخرت گزید... در همین روز ملا تقی شستری که خود را اعلم‌العلماء می‌گیرد و در این ایام شاهنامه را به موجب حکم، نثر می‌سازد» (بداؤنی ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۸۲ و ۲۸۳). اگرچه عمر شوشتری به تمام کردن این کار وفا نکرده است و ناتمام می‌ماند (نک. نفیسی ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۸۲۲). تقی الدین شوشتری در زمان نورالدین جهانگیرشاه (حک: ۱۰۱۴-۱۰۳۷ق) و به امر او کتاب الحکمة الخالده (جاویدان خرد) را به فارسی برگردانده است. این ترجمه را بهروز ثروتیان در سال ۱۳۵۵، در

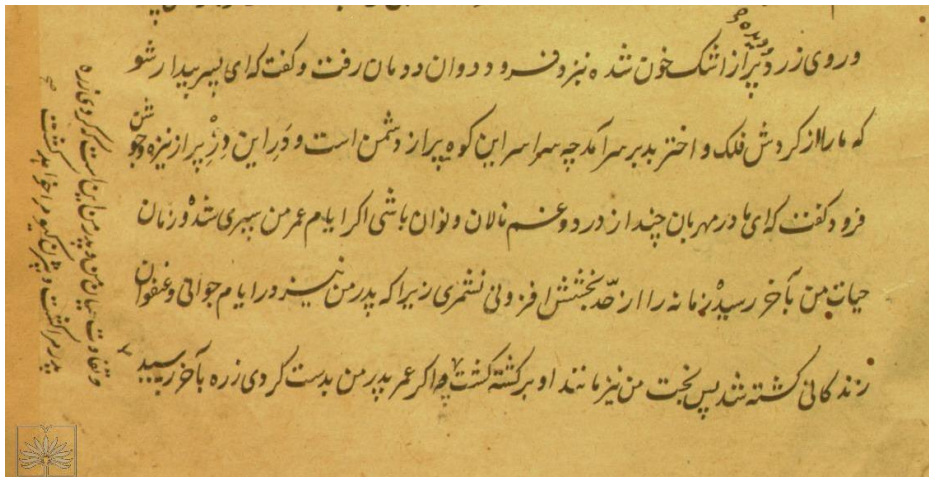
تهران، منتشر کرد و طبق گفتهٔ ثروتیان، در این کتاب در عهد همین پادشاه نیز خطاب «مورخ‌خانی» و حتی مقام صدارت را دریافت کرده است (ثروتیان ۱۳۵۵، ص ۳۴ و پنج). در جاویدان خرد، در چند صفحه، به حکمت‌های هند اشاره شده است. در مآثر رحیمی، به‌عنوان زنده‌ترین و شاید مفصل‌ترین مأخذ دربارهٔ مولانا تقیای شوشتری (غیوری)، توصیفی از حضور شوشتری آمده است:

«مشهور است که جمعی از مردم واجب‌الرعاية هندستان که بر خوان احسان نواب مرحومی مغفوری جنت‌آشيانی محمد بیرم خان، پدر بزرگوار ایشان موظف بوده‌اند. در روزی که این سپهسالار در ولایت گجرات متوجه جشنی بودند که به‌جهت سرفراز شدن به منصب عالیة خانخانی و فتح نمودن گجرات می‌نمودند... از این احسان خاطرهای آن گروه را و ارواح آن مرحومی و مغفوری را شادمان ساختند. و این احسان نیز تحریر می‌رود که علامهٔ زمان مولانا تقیای شوشتری که از بندگان ایشان بود... (نهایندی ۱۳۷۷، ص ۵۷۳).

تذکره‌ها مرگ شوشتری را در سال ۱۰۲۵ق و در اجمیر ذکر کرده‌اند که در مقبرهٔ خواجه معین‌الدین چشتی نیز به خاک سپرده شده است.

۵. شرح شاهنامهٔ منثور محمد بن محمد ارجانی شوشتری

نسخهٔ مورد مطالعه، با عنوان «شاهنامهٔ منثور»، با شمارهٔ بازیابی ۲۶۲۸۲ - ۵، در سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی ایران نگهداری می‌شود. ۴۶۰ برگ دوروی ۱۹ سطری دارد و به خط نستعلیق خوش استنساخ شده است. این نسخه منحصر به فرد است. افتادگی انجام کتاب، پارگی لبه‌های برگ‌ها، لکه و رطوبت و پارگی لبهٔ جلد قابل مشاهده است. بر روی عبارات و جملات و ابیاتی که ناشی از اشتباه کاتب است، خط‌های مورب با مرکب مشککی کشیده شده و عبارات و واژگان افتاده در متن، با علامت رادّه در محل افتادگی، در حاشیهٔ همان محل، به روش کتابت متن، به قید کتابت درآمده است.



کتاب با ذکر «الله اکبر» آغاز می‌شود و به نظر می‌رسد نویسنده با بهره‌گیری از صنعت «براعت استهلال» آغازی استادانه دارد و واژه «اکبر» علاوه بر صفت برای واژه مقدس «الله» به اکبر شاه، که سبب تألیف این کتاب امر اوست، اشاره دارد. انجام کتاب افتاده و پاره‌شدگی سه صفحه پایانی قابل مشاهده است، به گونه‌ای که چندین واژه ابتدایی هر سطر افتاده است و جملات ناقص‌اند. نویسنده عنوان داستان‌ها را به خط شنگرف، بدون ایجاد خط جدید و در ادامه جمله پیشین، آورده و روایت را در ادامه آن می‌آورد. شوشتری، خود، در سبب تألیف این شاهنامه چنین می‌گوید:

توان گفتم که از برای عمل کردن پادشاهان، به ازین کتاب [شاهنامه فردوسی] نیست و اینکه این را در معرکه‌ها می‌خوانند، یک دلیل خوبی آن است. لیکن چون مشکل بود و نظم بود، کم کسی از آن محظوظ و بهره‌ور می‌شد و حالا که به فرمان واجب‌الاذعان بندگان حضرت این کمترین مریدان به اخلاص این کتاب عزیزالخطاب را از قید نظم فرس دری و پهلوی برآورده، به نشر عام فهم خاص پسند سربلند گردانید، طبایع اکثر خوبان عالم به خواندن آن میل می‌نمایند و اکثر مردم به حلیه دانش‌های مبین و زیور ملکات متین فایز می‌گردند.

موضوع نسخه مورد بررسی «داستان کیخسرو» است، چنانچه در مقدمه آمده است:

بنده از فنون هنر عری، و چاکر به مراتب اخلاص سزاوار و حرّی تقی‌الدین محمد بن شیخ محمد الراجانی التستری که جمال حالش به زیور اخلاص چهار گونه آراسته است و ترکیب عناصر اخلاصش در ضمن آن

چهار پیراسته که آنچه در این اوراق صادقه‌المعانی و اطباق را سخته‌المبانی والانطباق می‌نگارد، غرض کلی و مقصود اصلی شرح حال شاهنشاه فلک‌جایگاه، کیخسرو ابن سیاوش ابن کیکاووس، پادشاه بالاستقلال ممالک ایران است.

داستان با این ابیات آغاز می‌شود:

چو کاوس بر تخت زرین نشست	گرفت آن زمان دست خسرو به دست
بیاورد و بنشانند بر جای خویش	ز گنجور تاج کیان خواست پیش
ببوسید و بر سرش بنهاد تاج	به کرسی شد از پایه در تخت عاج

۶. شیوهٔ شوشتری در منثور کردن شاهنامهٔ فردوسی

آنچه از شواهد موجود در متن برمی‌آید این است که شوشتری در به نثر درآوردن شاهنامهٔ فردوسی بیش از یک نسخه در دست داشته است. چنانچه در جایی می‌نویسد:

- مانند پارچه ابر سیاهی است در جنب فلک ماه یا مانند موی سفیدی است در کاوی [=گاوی] سیاه چنانکه ناظم [حکیم فردوسی] گوید: همه لشکر طوس با این سپاه/ چو ابر سیاهی است در چرخ ماه و در نسخه‌ای دیگر: چو موی سفیدی به گاو سیاه.

- در نسخهٔ دیگر شاهنامه گفته است که گرگین تیر بر کلاه‌خود اندریمان زد، چنانکه کلاه‌خود را سوراخ کرده، به‌جای مغز در سر او نشست. اما ظاهراً نسخهٔ اول درست‌تر است و چون اندریمان از اسپ افتاد، گرگین روی به او نهاد و از اسپ پیاده شد، سر اندریمان را از تن جدا کرده، به فتراک زین بست....

- این بیت را نقل می‌کنم؛ بیتی است از ابیات مشهور شاهنامه که در فرهنگ‌ها به جهت استشهاد لفظ «آجیر» و در بعضی نسخ «آزیر» نقل نموده‌اند و آن این است: سپه را بیارای و آژیر باش/ شب و روز با ترکش و تیر باش. و «آژیر» یا «آجیر» به حسب اختلاف نسخ.

- برفتند یکسر به گل‌زریون/ همه دیده پرآب و دل پر ز خون - به گل‌زریون شاه توران سپاه/ بود و بیاسود از رنج راه. و این بیت در نسخهٔ دیگر شاهنامه دیده شد.

- داستان بیژن و منیژه به انجام رسیده، صورت اختتام دید و در نسخهٔ اصل شاهنامه، که دست‌زدهٔ تحریف شاهنامه‌خوانان و سخرهٔ تغییر و تبدیل ایشان نیست، بل مهر سخن‌سرایی عندلیب هزارستان نامهٔ باستان حکیم

سخن سنج سحرساز و دانای نادره‌گوی معنی طراز، فردوسی طوسی شکرالله مساعیه، بر عنوان دارد، حکایت برزو و کیفیت جنگ او نیست....

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، شوشتری علوم عقلی و نقلی را می‌دانسته و به قول نظام‌الدین احمد، مؤلف طبقات اکبرشاهی، «از علوم عقلی و نقلی نصیبی کامل داشت». از این‌رو، در شاهنامه منثور نمونه‌هایی از بهره‌مندی از این علوم به چشم می‌خورد:

- در ملک و سلطان حضرت قادر بی‌چون، به‌جز اراده و مشیت او جاری نیست و به‌غیر فرمان ازلی و حکم لم‌یزلی او که پیش‌تر از خلقت افلاک و عالم خاک عزّ اصدار یافته و قلم به نیک و بد رفته و خشک گشته است، چیزی دیگر در این عالم صادر و وارد نیست. ذلک تقدیر العزیز العظیم سبحانه من تَنْزَهَ عَنِ الْفَحْشَا وَ سَبْحَانَ مَنْ لَا یَجْرِي فِي مَلِكِهِ إِلَّا مَا يَشَاءُ مَا صَدَقَ، این حال مضمون این مقال است.

- مولانا نورالدین در رساله قافیه و دیگران در معیار الاشعار و کامل الصناعه و در دیگر رسایل قافیه چنین گفته‌اند که به اتفاق شعرا، اختلاف حرف قید به حرفی که متقارب‌المخرج باشد جایز....

- ناظم، قدس سره، اینجا مزاح را به تابعیت سلیح اماله داده، مزیح کرده است، بآنکه هر دو را به غیراماله هم میسر بوده که نظم کند، اما به واسطه تصرف طبع و تازگی و از عربی صرف برآوردن این الفاظ، این عمل کرده و می‌کند و قاعده مستمره اوست، چنان‌که گوید:

کشانی بدو گفت گویت سلیح / نینم تو را جز فسوس و مزیح

فرستاد پیلان بر پیل شاه / که بر شیر پیلان نگیرند راه.

- به ایرانیان بر گله بخشش کرد / نشست ازدر خویشتن رخس کرد، و لفظ «ازدر» به دو معنی آمده است، یکی

به معنی «لایق» و دوم به معنی «ازبرای» و اینجا هر دو معنی درست است.

- جهان را بر ایشان مانند چشم سوزن تنگ سازم و تشبیه تنگی جهان به چشم سوزن ظاهراً از فردوسی بوده

است، اما شیخ سعدی هم از این جنس تشبیهی دارد و ظاهر است که او بعد از فردوسی بوده است. فردوسی گوید:

مگر بخت تو شاد و روشن کنم / بر ایشان جهان چشم سوزن کنم

و شیخ سعدی گوید:

بی دوست در جهان فراخم مجال نیست / دنیا به چشم تنگدلان چشم سوزن است.

گاهی نیز به مقایسه شعری از حکیم فردوسی با شاعران دیگر می‌پردازد:

- لاجرم او نیز به‌طریق پادشاهانی که هرگاه میل مهمسازی بندهای خود دارند، گره پیشانی را وداع کرده، خنده و تبسم را پیشرو حرف و تکلم می‌کنند تا بندهای ایشان را مجال عرض مدعا و التماس و استدعا شود، چنان‌که مولانا عبدالرحمن جامی گوید: نیست بی سبقت تبسم او/ خلق را طاقَت تکلم او.

- و چنان‌که مولانا وحشی گوید: جمال ناز را پیرایه نو کرد/ عبارت را تبسم پیشرو کرد.

- و اینجا حکیم فردوسی گوید: بخندید و گفتش چه خواهی بگوی/ تو را بیشتر نزد من آبروی

اگر زر همی باید ار گوهرت/ وگر پادشاهی به هر کشورت

ندارم دریغ از تو من گنج خویش/ چرا برگزینی همی رنج خویش. نکته قابل‌بحث دیگری که می‌توان در بررسی شاهنامهٔ منثور بدان اشاره کرد این است که شوشتری در میانهٔ کار، فراخور متن، ابیاتی از شاعران پیشین یا سخنی نقل می‌کند. ابیاتی از دیوان شمس، خسرو و شیرین نظامی، رشید و طواط، امیرخسرو دهلوی، حافظ، سعدی، کمال‌الدین اسماعیل و... زینت‌بخش این اثر بوده است:

۷. ویژگی‌های زبانی اثر

از آنجایی که اثر مورد بررسی متنی حماسی است و مؤلف در بازنویسی شاهنامهٔ فردوسی کوشیده است که زبان حماسی اثر را حفظ کند، واژگان حماسی بسامد بالایی دارند. تبحر و تسلط شوشتری به دایرهٔ واژگانی گستردهٔ عربی و ترکی، گزینش و گاه خلق ترکیبات تازه و توصیفات بدیع و موزون کردن کلام و تطویل سخن به تنایع اضافات، گویی دست به خلق اثری نوزده است.

به‌کارگیری واژه‌های ترکی

مهاجرت شاعران و نویسندگان ایرانی به شبه‌قارهٔ هند، دهلی را به دربار بزرگ‌تری تبدیل کرد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید، چراکه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم و هنر در دربار دهلی، زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان، پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می‌کرده‌اند (بهار ۱۳۸۰، ص ۲۵۷). به همین سبب، شوشتری نیز که از دربار اصفهان به دربار اکبرشاه رهسپار می‌شود، از این واژگان ترکی بی‌نصیب نیست و در متن شاهنامهٔ منثور خود از آن بهره می‌گیرد.

برای نمونه واژه‌های «توزوک» و «بگتر» در نمونه‌های زیر:

- لشکر را به ترتیب و توزوک همه روز ایستاده کرده، نگاه دارید.

«توزک» لفظ ترکی است به معنی «سامان و آرایش» و به معنی «انتظام و ترتیب لشکر و مجلس و دربار» (رامپوری ۱۳۶۳، ذیل «توزک»).

- اسلحه جنگ مثل شمشیر و خنجر و کلاه خود و بگتر و زره و سپر و جوشن و برکستوان و امثال آن...
«بگتر» نوعی از سلاح جنگ باشد و آن آهنی چند است که به هم وصل کرده اند و بر روی آن مخمل و زربفت و امثال آن کشیده اند و در روزهای جنگ پوشند و به ترکی قتلا و گویند (خلف تبریزی ۱۳۱۷، ذیل «بگتر»).

- موازی دوازده هزار سوار جزا همه جنگ آور و نامدار با ایشان بر سر دشمنان به رسم هراول که در آن زمان می گفتند و به زبان ترکمانان امروز در ولایت ایران چرخه چی می گویند و به زبان چغتای هراول و غچرچی نیز گویند، رفتند.

«غچرچی» واژه ای ترکی به معنی «راه‌نما» و «بلد راه» (انوری ۱۳۸۰، ذیل «غچرچی»).

«هراول» واژه ای ترکی به معنی واحدی از لشکر که برای هدایت سپاهیان پیشاپیش لشکر حرکت می کنند (همان).

به کارگیری واژه های عربی

زبان عربی، که از زیرشاخه های زبان های سامی است و با زبان های عبری و آرامی هم خانواده است، در نخستین ارتباط خود با شبه قاره، که به قرن های پیش از ورود اسلام به شبه قاره برمی گردد، بر زبان هندی، اردو و تامیل تأثیر گذاشت و طبیعی است که این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری در ابتدا، به اقتباس الفاظ و واژگان از یکدیگر انجامید. نکته قابل تأمل این است که دخول واژگان عربی به شبه قاره با تغییراتی همراه بوده است که علت این امر را باید در خانواده زبانی زبان های هندی جست و جو کرد، چراکه این دو زبان اصل و منشأ متفاوتی دارند (رضایی و قاسمیان ۱۳۹۸، ص ۶۲).

- به گوش ایرانیان بل به مسامع جهانیان رسید.

- برادران اعیانی پیران... برای العین که کودریان دمار از خویشان و برادران ایشان برآوردند و اگر لمحّه دیگر برین نسق بگذرد، اثری از نسل و یسه نماند.

- بارگاه آسمان جاهش مجمع مملوک و سلاطین آفاق و درگاه جهان پناهش مجتمع اساطین و خواقین در جهان طاق شده و گردنکشان اطراف و زورآوران اکناف طوعاً و کرهاً رقبه خود را بر... رقیّت او مزین ساختند...

- اگرچه چند روزی افراسیاب کزوفری کرد و حرکت‌المذبحی نمود، اما بالأخره به یکبارگی خود و برادر ملعونش گرسیوز بدکار تیره‌روزگار که خمیرمایهٔ فتنه و اصل و مادهٔ فساد بود، زنده به دست کیخسرو افتاد...
- اکنون بر مقتضای انماالاکرام بالتمام نعمت‌های خود را بر من تمام گردان.
- پیران بر مافی‌الضمیر طوس و سپاه ایران مطلع شده، در فکر تنگ ساختن راه آب و علف بر ایرانیان گردید.
- برای ترکیب‌ها و اشتقاق‌های تازه به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- خود را به خلاب بدنامی و ناخوب‌فرجامی آلوده سازند.
- بر بالای آن سنگ خارا و بر زیر آن کوه نادالارا بریان شوند.
- این امیدواری تازه تازهر و تازهر زور شده اسب را بتاخت.
- بنابر آن این هر دو را با هم هم‌چنگ و هم‌تنگ ساخته بودند.
- سخنان آشفته‌گانه آزارکنانه به ایشان گفت.
- آنکس را که گودرز به خدمت شاه کیخسرو به خبربری فرستاده بود، به نزد شاه رسید.
- برای تتابع‌اضافات به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- زلف‌های غالیه‌سای مشکین و جعد‌های کمندآسای عنبرین.
- فریبرز با آن فرّ و برز بر اسب کوه‌هیکل خاراشم طاوس‌دم آراسته پیراسته با تقطیع خسروانه و چهرهٔ پادشاهانه درغایت زور و نیرو گرز در دست و کمان در بازو از میان لشکر ایران بیرون تاخت.
- باد فرح‌بخش اقبال از مهبت نصرت و فیروزی و نسیم دلنواز وصال فتح از جلوه‌گاه ظفر و بهروزی بر پرچم علم رهام گودرز وزیده.
- برای موزون کردن کلام به مثال‌های زیر نگاه کنید:
- هستی و وجود من و نعمت سلطنت و نمود من.
- اثری از بودم نبود.
- یخ بود که از آتش تیر شهاب‌آسای فرود فرسود.
- آن طوس فرومایه بی‌دین‌وداد به‌عبث و به‌محض هواوهوس به باد فنا داد.
- اصلا از خدای جان‌آفرین و پروردگار جهان‌آفرین که زمان و زمین و مکان و مکین را آفرید و مدار فتح و ظفر و اساس کزوفر به لطف و عنایت یا قهر و نکایت او منوط است، یاد نکردند.

– در کشتگان نگریسته، روی یکان یکان را دید و چون پسران رسیده، روی او را دید، بسیار و بی اختیار گریسته، اشک از دو دیده جهان دیده بر روی او فروریخت.

۸. ویژگی سبکی اثر

به نظر می رسد آنچه که در به نثر درآوردن (منثور کردن) آثار منظوم رخ می دهد، تطویل کلام است، به ویژه آنکه اثر مورد بررسی با هدف عامه فهم کردن و نیز ساده کردن شاهنامه فردوسی برای بهره مندی هندیان از این اثر ارزشمند صورت پذیرفته است. بنابراین، اطالۀ کلام نه تنها موجب دلزدگی نشده، بلکه روایت داستان را به آنچه مقصود نویسنده است، نزدیک می سازد. روش غالب شوشتری نیز در به نثر درآوردن شاهنامه به کارگیری اطناب در شرح داستان است. در میانه داستان گاه ابیاتی از شاهنامه فردوسی، با ذکر «ناظم قدس سره» می آورد که در مقابله با نسخه خالقی بیشتر ابیات تفاوت هایی دارند. به عنوان مثال متن در شاهنامه منثور چنین آمده است: «به حوالی آذربایجان، که عبارت از اردبیل و طارم و خلخال و میانه و سراب و مغان و تبریز و نخجوان و اردوباد و شبستر و مراغه و خوی و سلماس و توابع و لواحق و مضافات و منسوبات اینها باشد، رسید...» حال آنکه، در شاهنامه خالقی با یک بیت به آن پرداخته شده است: «همه بوم ایران سراسر بگشت/ به آباد و ویرانی اندرگذشت».

در مثال دیگری، شوشتری چنین آورده است: «علی الصباح که شهریار یکسواره گردون بر سبزخنگ فلک گردان سوار شد و خرامان و جلوه کتان بر صحن میدان قرار رفت، از طرفین خروش سواران و داروگیر سران و صدای نفیر و غوغای کزه نای بنیاد زمین را جنبانید...» و خالقی چنین:

چو خورشید تابنده بنمود چهر خرامان برآمد به ختم سپهر
ز هرسو برآمد خروش سران گراییدن گرزهای گران

نمونه های دیگر از اطناب:

– آن سرخیل دلیران و شهریار شیران ایران افسر کیانی و تاج جهانبانی، که مکمل به جواهر الوان و مرصع به دُر و یواقیت بیکران بود، برفراز تخت اعزاز نشست و طوق ز زین مرصع به جواهر ثمین در گردن کرده و دو گوشوار پر از جواهر آبدار، که کواکب ثواقب غیرت از بریق و لمعان آن جواهر بوقلمون از فراز تخت نیلگون آسمان روی به فراز

نهادند، در گوش داشت و در بازوی فلک‌نیرو و دو یارهٔ از زر مرصع به یواقیت و دُرر نموده، کمبری از زر مکمل به انواع جواهر ناب و گوهرهای نایاب از لعل و مروارید و یاقوت و زمرد و الماس بر میان بست و بر تخت مرصع نشسته، جامی با مهرهٔ که بر آن جام می‌زد، در دست گرفت و به این ساز و اعزاز درغایت عزّ و ناز می‌رفت و تمام سران و سروران ایران غرق زر و گوهر شده، در رکاب او روان و دوان می‌رفتند.

- از عقب او زنگهٔ شاوران با سپاهی گران، همه دلیر و جنگ‌آوران از ولایت عراق عرب که اکنون دارالملک آن شهر بغداد است، به نظر خجسته‌اثر شهریار دانش‌ور درآمد، همه با نیزه‌های دراز و تیغ‌های مصری‌ساز و از پس پشت او عَلمی به صورت همای دلارای و خود نیز با فَرّ همای و چون نظرش بر شهریار فرمان‌فرمای افتاد، بر قامت و بالا و روی دلارای او بسی آفرین و تحسین نموده، بر تیغ و نگین او نیز دعای بی‌حد سرایید.

- چون گاهی ستارهٔ بخت به اوج رفعت سر می‌کشد و گاهی در حَضِیضِ نشیب و پستی و نهیب سستی تنزل می‌نماید و بعضی اوقات جان و روان را از موافقت مدّعا شاد و خوشحال می‌دارد و برخی از زمان دل جاهل و عاقل را از نهیب مخالفت مراد و مطلب به گشایش رنج و محنت می‌سپارد، پس آن بهتر است که به هرچه یابیم قناعت نمائیم و به نان فطیر و خام یا نیم‌سوز بل تمام روز را به درد و سوز بگذرانیم.

۹. نتیجه‌گیری

زبان فارسی، که یکی از یادگاران کهن میراث فرهنگی ایران و شبه‌قارهٔ هند است، از یک طرف، و اثر پراج حکیم فردوسی از طرف دیگر، پیوندی چشمگیر میان ایران و شبه‌قارهٔ هند ایجاد کرده است. ظریف‌اندیشی و مفاهیم عشقی مبالغه‌آمیز موجود در تفکر هندی، در اندیشهٔ شعرای مهاجر فارسی‌گوی تأثیر ژرف نهاد. این سراینندگان زیر نفوذ اساطیر و فلسفه و افسانه‌های هندی قرار گرفتند. در مقابل، با مطالعهٔ منابعی چون شاهنامهٔ فردوسی معلوم می‌شود که تصور جاذب و رباینده‌ای از هند نیز در ذهن ایرانیان وجود داشته است، چنان‌که برزویهٔ طبیب برای به دست آوردن اکسیر حیات به هند می‌رود:

من امروز در دفتر هندوان همی بنگریدم به روشن روان
چنین بُد نبشته که در کوه هند گیاهی است چینی چو رومی پرنده
که آن را چو گرد آورد رهنمای بیامیزد و دانشش آرد به جای
چو بر مرده بپراکنی، بی‌گمان سخنگوی گردد هم اندر زمان

این ارتباط ویژه و دوجانبه از مطالعه منابع موجود دریافت می‌شود که یکی از مهم‌ترین این منابع نسخ خطی به‌جامانده از ادوار مختلف است. نسخ خطی بی‌شماری در کتابخانه‌های هند و پاکستان، با موضوع متون حماسی ایران، نگهداری می‌شود. شاهنامه منثور شوشتری از جمله آن‌هاست؛ روایت منثور شاهنامه فردوسی و با تمرکز بر داستان کیخسرو، که شخصیتی محبوب در میان ایران و هند است. آنچه که در این اثر به‌روشنی قابل مشاهده است، به‌کارگیری زبان عربی و استفاده از ترکیبات درخشانی است که اگرچه متن را به اطناب کشانده، اما از نظر زبان اثری قابل توجه است. ظهور زبان عربی در شبه‌قاره هند به قرن‌ها پیش از ورود اسلام بازمی‌گردد. استنساخ این نسخه از پیامدهای علمی و فرهنگی مهاجرت ایرانیان به هند است که تا حد زیادی گویای روابط و پیوندهای فرهنگی بین دو جامعه می‌باشد.

منابع

- احمد، شیخ اشتیاق (۱۳۹۱)، «تأثیر شاهنامه حکیم فردوسی در شبه‌قاره هند»، در هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، رضا بیات، ناشر الکترونیکی: دانشگاه علامه طباطبایی با همکاری شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، جلد نخست، تهران، شهریور، ص ۶۰۳-۶۱۰.
- امیدسالار، محمود (۱۳۷۹)، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- امیری، کیومرث (۱۳۷۴)، زبان و ادب فارسی در هند، نخستین مجمع بین‌المللی استادان زبان فارسی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

انصاری، نورالحسن (۱۳۶۵)، «وضع فعلی تدریس زبان فارسی در هند و مسائل تهیهٔ کتب درسی فارسی»، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ویراسته: مصطفی اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۲۵-۱۲۸.

انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.

بداؤنی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب التواریخ، ج ۳، به کوشش احمدعلی صاحب با مقدمه و اضافات توفیق هـ. سبحانی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

خلف تبریزی، محمدحسن (۱۳۷۱)، برهان قاطع، ج ۱، تهران، امیرکبیر.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۰)، سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، ج ۳، تهران، امیرکبیر.

ثروتیان، بهروز (۱۳۵۵)، «مقدمه» بر جاویدان خرد، ترجمهٔ تقی‌الدین محمد شوشتری، به کوشش بهروز ثروتیان، تهران، فرهنگ کاوش.

حاکمی، اسماعیل (۱۳۶۵)، «فرهنگ‌نویسی در شبه‌قارهٔ هند»، در مسائل زبان فارسی در هند و پاکستان و بنگلادش، ویراسته مصطفی اسلامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۱۶-۱۲۴.

حسن‌خان بهوپالی، سیدمحمدعلی (۱۳۹۰)، تذکرهٔ صبح گلشن، ج ۱، به کوشش مجتبی برزآبادی فراهانی، تهران، اوستا فراهانی.

حلیم، سید حسین جعفر (۱۳۷۱)، شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیات فارسی، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

رادفر، ابوالقاسم (۱۳۹۲)، «درآمدی بر زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان»، تاریخ ادبیات، ش ۷۳/۳، پاییز و زمستان، ص ۱۸۴-۱۹۸.

رامپوری غیاث‌الدین محمدبن شرف‌الدین (۱۳۶۳)، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.

رضایی، رضا و مرضیه قاسمیان (۱۳۹۸)، «تغییرات ساختاری کلمات عربی در اثر ورود به شبه‌قارهٔ هند»، مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان سال یازدهم، ش ۳۷، پاییز و زمستان، ص ۶۱-۷۲.

سلیم مظهر، محمد (۱۳۷۷)، «ورود زبان فارسی به شبه‌قاره و گسترش آن»، نامهٔ پارسی، سال سوم، ش ۱، بهار، ص ۴-۱۸.

سیدحسین‌زاده، هدی (۱۳۷۹)، «اکبرشاه»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، جلد ۹ (اشتب - البیره)، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۷۰۸-۷۱۲.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، فردوس.
- عابدی، سید امیرحسین (۱۳۷۷)، گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۷.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها، تهران، سخن.
- فلاح، مرتضی (۱۳۸۸)، «جایگاه فرهنگ و زبان فارسی در شبه‌قاره هند»، مطالعات ملی، سال دهم، ش ۳۸، تابستان، ص ۱۲۷-۱۵۱.
- قاسمی، شریف‌حسین (۱۳۹۲)، «شاهنامه در هند»، در شاهنامه در شبه‌قاره به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی، به کوشش محمدجعفر یاحقی، تهران، نشر آثار، ص ۲۰۳-۲۳۱.
- کریمی، طیبه (۱۳۸۴)، «جاویدان خرد»، در دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، جلد نهم (ث-جران‌العود)، ص ۵۰۵-۵۰۹.
- کومار، سوبهاش (۱۳۸۶)، فرهنگ تطبیقی واژگان مشترک زبان‌های فارسی و هندی، ویراستار: حسین اصغرنژاد، همدان، سپهر دانش.
- کیان‌فر، جمشید (۱۳۷۶)، «شاهنامه امیربهادری یا شاهنامه مظفری»، کتاب، ش ۲۹ و ۳۰، بهار و تابستان، ص ۴۸-۲۹.
- کیخا، بتول (۱۳۹۳)، «فهرست‌نامه‌های نسخ فارسی در هند»، مطالعات شبه‌قاره، سال ششم، ش ۲۰، پاییز، ص ۱۷۴-۱۹۸.
- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۹)، کاروان هند، مشهد، آستان قدس رضوی.
- میرانصاری، علی (۱۳۸۷)، «تقی‌الدین شوشتری»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمدکاظم موسوی بجنوردی، جلد ۱۶ (تفلیس - ثابت بن قزوه)، تهران، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ص ۶۵-۶۶.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۲، تهران، فروغی.
- نهایندی، ملاعبدالباقی (۱۹۲۴)، مآثر رحیمی، ج ۲، به کوشش محمد هدایت حسین، کلکته، انجمن آسیای بنگال.
- هـ. سبحانی، توفیق (۱۳۷۷)، نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، تهران، دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

یا حقی، محمدجعفر (۱۳۹۲)، «تاریخ دلگشای شمشیرخانی»، در شاهنامه در شبه‌قاره به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامهٔ فردوسی، به کوشش محمدجعفر یا حقی، تهران، نشر آثار، ص ۲۴۲ - ۲۴۹.

_____ و زهرا روح‌الامینی (۱۳۹۴)، «منتخبات شاهنامه از فردوسی تا فروغی»، جستارهای ادبی، ش ۸۸، بهار، ص ۱۶۵-۱۸۳.

References

- Ābidi, Sayyid Amir Hasan (1377). *Guftār-hā-yi Pāzhūhishī dar Zamin-i Adabīyāt-i Fārsī*, Bunyād-i Mawqūfāt-i Duktur Maḥmūd Afshār, Tih-rān, 1377.
- Ahmad, Shaykh Ishtiyāq (1391) "Ta'thīr-i Shāhnāma-yi Ḥakīm Firdawsī dar Shibh-i Qārra-yi Hind." *Haftumīn Hamāyish-i Anjuman-i Tarwīj-i Zabān va Adab-i Fārsī*, Ridā Biyāt, Nāshir-i Iiiktirūnī: Dānishgāh-i 'Allāma Ṭabāṭabā'ī bā Hamkāri-yi Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī, jild-i nakhust, Tih-rān, Shahrīvar, pp. 603-610.
- Amiri, Kiyumars (1374), *Zabān va Adab-i Fārsī dar Hind*, Nakhustīn Majma' -i Bayn al-Milālī-yi Ustādān-i Zabān-i Fārsī, Tih-rān, Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī.
- Ansāri, Nur al-Hasan (1365), "Waḍ' -i F'alī-yi Tadrīs-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Masā'il-i Tahiyā-yi Kutub-i Darsī-yi Fārsī." *Masā'il-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Pākistān va Banglādīsh*, Muṣṭafā Islāmiyya, Markaz-i Nashr-i Dānishgāhī, Tih-rān, Khurdād, Dānishgāh-i Dihlī Hind, pp. 125-128.
- Anvari, Hasan (supervising editor) (2002/1381). *Farhang-i Bozorg-i Sokhan*. Tehran: Sokhan.
- Badā'uni, 'Abd al-Qādir (1380), *Muntakhab al-Tawārīkh*, jild 3, bih Taṣḥīḥ-i Aḥmad 'Alī Šāḥib bā Muqaddima va Iḍāfāt-i Tawfīq H. Subḥānī, Tih-rān, Anjuman-i Āthār va Mafākhir-i Farhangī.

- Bahār, Muḥammad-Taqī (Malik al-Shu'ara) (1380). *Sabk Shināsī yā Tārīkh-i Taṭawwur-i Nathr-i Fārsī*, jild 3, Tihṛān, Mu'assisa-yi Intishārāt-i Amīr Kabīr.
- Fallāh, Murtazā (1388) "Jāyghāh-i Farhang va Zabān-i Fārsī dar Shibh-i Qārri-yi Hind." *Faṣḥnāma-yi Muṭāla'āt-i Millī*, sāl 10, shumarī 38, Tābistān, pp. 127-151.
- Fotuhi Rudmajani, Mahmud (1390), *Sabk Shināsī: Nazariya-hā, Rūykard-hā va Ravish-hā*, Sukhan, Tihṛān.
- Gulchin Ma'āni, Ahmad (1369), *Kāravān-i Hind*, Mu'assisa-yi Chāp va Intishārāt-i Āstān-i Quds-i Raḍawī, Mashhad.
- H. Subhāni, Tawfiq (1377), *Nigāhī bih Tārīkh-i Adab-i Fārsī dar Hind*, chāp-i 1, Intishārāt-i Dabīrkhāna-yi Shawrā-yi Gushāyish-i Zabān va Adab-i Fārsī, Tihṛān.
- Hakimi, Ismā'il (1365), "Farhang-nivīsī dar Shibh-i Qārri-yi Hind." *Masā'il-i Zabān-i Fārsī dar Hind va Pākistān va Banglādīsh*, Muṣṭafā Islāmiyya, Markaz-i Nashr-i Dānishgāhī, Tihṛān, Khurdād, pp. 116-124.
- Halim, Sayyid Ḥusayn Ja'far (1371), *Sharḥ-i Aḥwāl va Āthār-i 'Abd al-Raḥīm Khānkhānān va Khadamāt-i Ū barā-yi Pishraft-i Adabīyāt-i Fārsī*, Islāmābād, Markaz-i Taḥqīqāt-i Fārsī-yi Īrān va Pākistān.
- Hasan Khān Bahupāli, Sayyid Muhammad 'Ali (1390), *Tadhkira-yi Ṣubḥ-i Gulshan*, jild avval, Muḥtabā Barzābādī Farāhānī, Tihṛān, Intishārāt-i Awstā Farāhānī, Tihṛān.
- Karami, Tayyiba (1384), "Jāvīdān Khirad." *Dānishnāma-yi Jahān-i Islām*, zir-i Nazar-i Ghulām'alī Ḥaddād 'Ādil, Bunyād-i Dā'irat al-Ma'ārif-i Islāmī, jild 9 (Thā - Jirān al-'Ūd), Tihṛān, pp. 505-509.
- Khalaf Tabrizi, Mohammad-Ḥasan (1992/1371). *Burhān-i Qāti'*, vol. 1. Tehran: Amīr Kabīr.

- Kiānfār, Jamshid (1376), "Shāhnāma-yi Amīr Bahādarī yā Shāhnāma-yi Muzaffarī." *Faṣlnāma-yi Kitāb*, شمارē 29 va 30, Bahār va Tābistān 1376, pp. 29-48.
- Kikhā, Batul (1393), "Fihrist-nāma-hā-yi Nuskha-hā-yi Fārsī dar Hind." *Faṣlnāma-yi Muṭāla'āt-i Shībh-i Qārra Dānishgāh-i Sīstān va Balūchistān*, sāl 6, شمارē 20, Pā'īz, pp. 174-198.
- Kumār, Subhash (1386), *Farhang-i Taṭbīqī-yi Vāzhagān-i Mushtarak-i Zabān-hā-yi Fārsī va Hindī*, Vīrāstār: Ḥusayn Aṣgharnizhād, Sapīhir Dānish, Hamadān.
- Miransāri, 'Alī (1387), "Taḳī al-Dīn Shushtarī." *Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, zir-i Nazar-i Kāẓim Mūsavī Bīrjandī, jild-i shānzdahum (Tiflīs - Thābit ibn Qurra), Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī, Tīhrān, pp. 65-66.
- Miskawayh, Ahmad ibn Muhammad (1355), *Jāvidān Khirad*, Tarjuma-yi Taḳī al-Dīn Muḥammad Shushtarī, bih Ihtimām-i Duktur Bīhrūz Tharwatīyān, Tīhrān.
- Muhammad Husayn ibn Khalaf Tabrizi (1317), *Burhān-i Qāṭi'*, jild-i alif – tā – zhe, jild-i avval, Tīhrān.
- Nafisi, Sa'id (1363), *Tārīkh-i Naẓm va Nathr dar Īrān va dar Zabān-i Fārsī*, jild 2, Intishārāt-i Furūghī, Tīhrān.
- Nihāwandi, 'Abd al-Bāqi (1924), *Ma'āthir-i Raḥīmī*, jild 2, bih Kūshish-i Muḥammad Hidāyat Ḥusayn, Kalkatta.
- Omidsālār, Maḥmud (1379), *Sī u du Maqāla dar Naqd va Taṣṭīḥ-i Mutūn-i Adabī*, chāp-i 1, Bunyād-i Mawqūfāt-i Duktur Maḥmūd Afshār, Tīhrān.
- Qāsimi, Sharif Husayn (1392), "Shāhnāma dar Hind." *Shāhnāma dar Shībh-i Qārra bih Munāsibat-i Hamāyish-i Bayn al-Milālī-yi Hizāra-yi Shāhnāma-yi Firdawsī*, Muḥammad Ja'far Yāḥaqqī, Nashr-i Āthār, Tīhrān, pp. 203-231.

Rādfar, Abu al-Qāsim (1392), "Darāmadī bar Zabān va Adab-i Fārsī dar Shībh-i Qārra-yi Hind va Pākistān." *Majalla-yi Tārīkh-i Adabī*, shumarī 3/73, Pā'iz va Zamistān, pp. 184-198.

Rāmpuri, Ghiyāth al-Dīn Muhammad ibn Sharaf al-Dīn (1363), *Ghiyāth al-Lughāt*, bih Kūshish-i Maṣūr Tharwat, Amīr Kabīr, Tīhrān.

Rizā'ī, Rizā va Qāsimiyān, Marziyya (1398), "Taghyīrāt-i Sakhtārī-yi Kalimāt-i 'Arabī dar Athar-i Vurūd bih Shībh-i Qārra-yi Hind." *Dufaslnāma-yi Muṭāla'āt-i Shībh-i Qārra Dānishgāh-i Sīstān va Balūchistān*, sāl 11, shumarī 37, Pā'iz va Zamistān, pp. 61-72.

Safā, Zabih-Allāh (1378), *Hamāsa-sarāyī dar Īrān*, Firdaws, Tīhrān.

Salim Mazhar, Muhammad (1377), "Vurūd-i Zabān-i Fārsī bih Shībh-i Qārra va Gushāyish-i Ān." *Nāma-yi Pārsī*, sāl 3, shumarī 1, Bahār, pp. 4-18.

Sayyid Husaynzāda, Hudā (1379), "Akbarshāh." *Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī*, zir-i Nazar-i Kāzīm Mūsavī Bīrjandī, jild-i nuhum (Ishtib - al-Bīra), Dā'irat al-Ma'ārif-i Buzurg-i Islāmī, Tīhrān, pp. 708-712.

Servatīyān, Behruz (1976/1355). "Muqaddima bar *Jāvidān Khirad*," trans. Taqī al-Dīn Moḥammad Shūshtari, edited by Behruz Sorvatīyān. Tehran: Farhang-i Kāwush.

Yāhaqqī, Mohammad-Ja'far (2013/1392). "*Tārīkh-i Dilgushā-yi Shamshīrkhānī*," in *Shāhnāmah dar Shībh-i Qārah: bih Munāsibat-i Hamāyesh-i Bayn al-Milālī-yi Hezārah-yi Shāhnāmah-yi Ferdowsī*, edited by Moḥammad-Ja'far Yāhaqqī. Tehran: Nashr-i Āsār, pp. 242-249.

_____ va Zahrā Ruh al-Amini (1394), "Muntakhabāt-i Shāhnāma az Firdawsī tā Furūghī." *Justār-hā-yi Adabī*, shumarī 88, Bahār, pp. 165-183. □